

معرفی و نقد کتاب

ناسیونالیسم و نظریه اجتماعی*

«میهن پرستی، فرجامین پناهگاه انسان‌های بی‌خرد است.»

«یک ملت گروهی از افراد است که توسط خطایی مشترک درباره اسلاف

خود، و نقرتی مشترک از همسایگانشان با همدیگر متحد شده‌اند.»

نقل قول فوق، اولی از آن موئل جانسون^۱ و دیگری از آن کارل دویچ^۲، در اولین صفحه این کتاب خودنمایی می‌کند؛ اما محتوای کتاب کاملاً در نقطه مقابل این دو جمله قرار گرفته است. نویسندگان در مقدمه از بی‌توجهی علمای دیرین و بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی انتقاد کرده‌اند که چرا نظم جهان‌شمول تمدن غربی، آنها را از توجه به عامل فرهنگ ملت‌ها به‌عنوان عنصر پیوند دهنده آنها در عصر مدرنیته غافل کرده است. ناسیونالیسم در بطن جهان مدرن قرار گرفته است. البته بی‌درنگ باید اضافه کرد که از نظر ایشان منظور از مدرنیته، تنها اندیشه‌های فیلسفی تکین^۳ نیست که در برهه خاصی در اروپا زندگانی خود را سپری کرده و افکار تأثیرگذاری داشته است. به مدرنیته باید در جوه سه‌گانه نظریه سیاسی، فلسفی و جامعه‌شناسی در کلیتی واحد نگریست. مدرنیته نه ساختاری واحد، بلکه فرایندی است که به جوه جهان‌شمول‌گرای تمدن‌های مختلف در آسیا، آمریکا و آفریقا نظر دارد. وقتی واحدهای اجتماعی خاص و جزئی در پرتو حمایت نظام‌های کلی مثل دولت، قانون رسمی و مذاهب جهان‌شمول بر مبنای متون مکتوب و کتبی قرار گرفتند، از نظر پدید آورندگان این کتاب، ما وارد مرحله تاریخی مدرنیته شده‌ایم. البته این جهان‌شمولی از آن نوعی نیست که تمام جنبه‌های

* Nationalism and Social Theory, Gerord Delanty and Patrick O'Mahony, SAGE Publication, 2000.

1. Janson

2. Doudtich

3. Tekin

خاص بشر را از بین ببرد. این فرایند بی‌شکل برای اولین بار تعیینی ایجابی در مدل‌های فرهنگی به دست می‌آورد که هم‌زمان با انقلاب فرانسه در غرب است. این عناصر فرهنگی عبارتند از: خودمختاری دولت از کلیسا، جدا شدن تخصص علمی از بقیه اجزاء جامعه، آزادی به دست آمده از دانش که با استفاده از آن می‌توانیم نظم موجود را به چالش بکشیم، جهانشمولی علم، برداشت‌های جدید از خویش‌انسانی به مثابه شوره‌ای مستقل که حق تعیین سرنوشت خویش را دارد، قدرت به معنای حکومت‌مندی^۱ آن‌طور که فوکو^۲ مطرح می‌کند، برقراری دموکراسی – این عناصر فضا را برای ناسیونالیسم فرانسوی، آمریکائی و حتی جنبش مازینی در ایتالیا فراهم می‌آورد؛ همان‌گونه که ژاکوبین‌ها نیز چنین سودائی در سر داشتند. سرمایه‌داری نیز که از مقومات مدرنیته محسوب می‌شود، در ابتدا از طریق ناسیونالیسم اقتصادی حمایت‌گرانه پرورش یافت. روی هم رفته، نتیجه‌ای که در فصل اول گرفته می‌شود این است که ناسیونالیسم، نیروی مرکزی و محرک و حتی نتیجه مدرنیته بوده است.

هدف فصل دوم این کتاب، قرار دادن نظریه ناسیونالیسم در جامعه‌شناسی معاصر است. نویسندگان به خوبی می‌دانند که هرگونه قائل شدن نقش عاملیت یا کارگزاری^۳ برای هویت‌های ملی منوط به گفتگو و تفاهم میان آنها و جامعه‌شناسان است؛ از این رو آنها ناسیونالیسم را هویتی جمعی و متغیر تعریف می‌کنند که در طی فرایندهای فرهنگی صورت‌های مختلفی به خود می‌گیرد. ناسیونالیسم از بطن دنیای مدرن برخاسته است؛ دنیایی که همواره برخوردار از تحرک و تغییر و شورشگری است. دلیل این شورشگری، از نظر نویسندگان، تناقض استوار در نقطه کانونی مدرنیته است؛ تناقض بین دو فرایند تمایز^۴ و ادغام^۵. در جریان فرایند اول، روندهای سیاسی از چنبر پدرسالاری رها می‌شود، نهادها به تدریج تخصصی‌تر می‌شوند، کنترل فامیلی و خویشاوندی بر نهادهای اجتماعی بسیار کم می‌شود، عضویت در یک جماعت از معیار قومیت به شاخص مرزهای سیاسی می‌رسد و مذهب، انتزاعی و کلی می‌گردد. فرایند دوم، منطقی دیگرگون دارد و برخلاف قبلی، ارتباط محکمی با نظام‌های اعتقادی‌ای دارد که مرتبط با مفاهیم وحدت‌بخشی چون هویت، امنیت، بهداشت، موفقیت اقتصادی، عدالت و...، و معطوف به خیر مشترک^۶ یک جماعت هستند. در دنیای امروز، نظام‌های تولید جهانی، بازارها و مفاهیم نظام‌های ارتباطی مدرن،

1. Governmentality
2. Focault

3. Agency
4. Differentiation

5. Integration
6. Common good

کارویژه ادغامی ملت - دولت‌ها را به دیده تردید نگریسته‌اند. این مسأله دقیقاً همان تناقضی است که میان سرمایه‌داری و دموکراسی از ابتدا وجود داشت و تاکنون نیز ادامه یافته است. سرمایه‌داری، فرایند تفاوت‌گذاری را تقویت می‌نماید، تقسیم کار را پیچیده‌تر می‌کند و سطح بالاتری از فردیت را ممکن می‌سازد، دموکراسی اقتدار به هم چسباننده، و Demos همان پروژه‌های اجتماعی‌ای است که مطالبه حقوق، عدالت و مسئولیت می‌کند. ناسیونالیسم دقیقاً از درون کارکرد ادغامی دموکراسی سر بیرون می‌آورد و تعیین می‌کند که این مردم کیستند.

برخلاف گفته جامعه‌شناسی کلاسیک، مدرنیته و سنت در تقابل با همدیگر، و سکولاریزم تقدیر محتوم مدرنیته نیست. در حقیقت، مدرنیته، سنت از جمله سنت دینی را خلق مجدد می‌کند. ناسیونالیسم همان خلق مجدد مدرنیته است. مدرنیته دنیا را تقدس‌زدایی^۱ نمی‌کند؛ بلکه تقدس جدیدی در آن می‌آفریند.

ناسیونالیسم، یک شورگی جمعی است که از گروه‌های پراکنده، طبقات بی‌شکل، نخبگان متغیر، دولت، نظام اقتصادی، انواع مختلف جنبش‌های اجتماعی، احزاب و دیگر نظام‌های اجتماعی تشکیل شده است. اینها در واقع، شرایط ساختاری‌ای هستند که فرصت‌هایی برای کنش یک جنبش فراهم می‌آورند، خودشان خود را سازماندهی می‌کنند و از درون الگوهای تفسیر فرهنگی‌ای سر بر می‌آورند که واسطه ساختار و کارگزار هستند. می‌توانید حدس بزنید که نویسندگان با این نقشی که برای عاملیت، قائل هستند، از چهارچوب جامعه‌شناسی ساختارگرا بیرون می‌روند. به همین خاطر هم هست که بر این نکته تأکید بسیار می‌کنند که پدیده‌های اجتماعی را باید به صورت در زمان^۲ و نه همزمان^۳ بررسی نمود. با این اوصاف، پدیده اجتماعی، در یک تغییر همیشگی رخ می‌دهد و جامعه یک موضوع شناسائی ثابت و تغییرپذیر نیست. در حالی که عناصر ثابتی را می‌توان در سیستم نظام‌مند جامعه شناسائی کرد، اما آنها تابع وقایع و ترتیب‌های اعمال قصدی و غیرقصدی عامل‌ها هستند.

نتیجه‌گیری در پایان فصل دوم بدین شرح است: ناسیونالیسم پاسخی به فرایند تفاوت‌گذاری مدرنیته است و تقدس دوباره توسط آن محسوب می‌شود، از طریق ابداع‌های فرهنگی به ایجاد معرفت، ارزش‌ها و احساسات جدید و چهارچوب‌های شناخت مبادرت می‌کند، به سیستم‌ها و هویت‌ها ثبات می‌بخشد و در درون زیست

1. Disenchantment

2. Diachronic

3. Synchronic

جهان‌هایی همچون ملت‌ها و گروه‌های قومی، تفسیرهای فرهنگی جدیدی عرضه می‌کند، بخش‌های مختلف یک جامعه سیاسی را به صورت سازمان‌یافته بسیج می‌کند و سازماندهی نهادی و نظام‌مند جامعه را برعهده می‌گیرد. با قبول این توصیف‌ها، ناسیونالیسم تواناترین منبع بسیج سیاسی در جهان مدرن به حساب می‌آید.

فصل سوم نتیجه منطقی فصل قبل، و عمدتاً متوجه این موضوع است که ناسیونالیسم چگونه از طریق هویت جمعی در درون یک ساختار عمل می‌کند و حتی می‌تواند یک ساختار را تشکیل دهد. مسائل مورد بحث این قسمت عبارتند از تشکیل مرزها، دگرگونی هویتی و ملت‌سازی. در این فصل با استناد به نظریه جامعه‌شناسی به نام روکان^۱، ناسیونالیسم به صورت در زمانی بررسی می‌شود روکان متفکری است که در آثار خود ارتباط تنگاتنگی بین تداوم ساختاری و تغییرات در جوامع مدرن برقرار می‌کند. او معتقد است که فرهنگ‌های ملی همگی اموری بر ساخته هستند و در فرهنگ‌های متفاوت شکل و شمایل مختلف به خود گرفته‌اند، چنانچه تشکیل دولت در جوامع پیشرفته اروپائی از الگوهای مختلف و متنوعی تبعیت کرده و در انگلستان، فرانسه و آلمان سرنوشت‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است.

از این زاویه اگر تاریخ اروپا را بررسی کنیم، صورت مسأله به نحوی دیگر مطرح خواهد شد. ناسیونالیسم در درون سنت‌های دیرپای تشکیل و آشکارگی مدرنیته قرار گرفته است. اولین ویژگی آن، طرح تاریخی ساختار خاص ارتباطات مرکز - پیرامون در اروپاست که منجر به افزایش ملت - دولت‌ها گردیده است. ظهور مدل ملت - دولت، ملت‌سازی را به کنه طرح نهادی مدرنیته متأخر رهنمون گشته که نتایج دو رویه‌ای هم برای دولت‌های مرکزی اروپا و هم برای کشورهای که ملت - دولت به آنها صادر شد، دربرداشته است. مفهوم دیگری که جزو فرایند مدرنیته به حساب می‌آید، عادت‌واره^۲ ملی است؛ مفهومی که توضیح می‌دهد که چگونه فرهنگ‌های ملی از تأثیر متقابل فعالیت‌های دولتی، تجربه‌های تاریخی و تفسیر و حافظه تاریخی به وجود می‌آیند. عادت‌واره‌های ملی، به قول بوردیو، در طی زمان تأثیر ماندگاری در حفظ و بقای قلمروها و تجربیات فرهنگی و سیاسی داشته و دارند.

آخرین مطلب این فصل، ارتباط بین ناسیونالیسم و حوزه عمومی است. استدلال نویسندگان کتاب درباره این رابطه بدین شرح است: در حالی که ناسیونالیسم به تشکیل

1. Rokkan

2. Habitus

الگوی ادغام اجتماعی افقی، کمک بسیار کرده و منجر به ظهور حوزه عمومی و دموکراسی مدرن شده است؛ اما ارتباط بین ناسیونالیسم و حوزه عمومی در طول تاریخ دو پهلو و مبهم بوده است، بدین شرح که گاهی ایده‌های جهانشمول مدرنیته را تأیید و فرایندهای دموکراتیک را همراهی می‌کرده و گاهی فرایندهای خرد عمومی را قطع نموده و در عوض گفتمان‌های اقتدارگرا، نابرابری و ایدئولوژی‌های متعصبانه آفریده است. ناسیونالیسمی که این کتاب از آن دفاع کرده، قرار است ایده‌های حوزه عمومی را تأیید کند.

عنوان فصل چهارم کتاب «ناسیونالیسم و فرهنگ» است. مسأله ارتباط بین مدرنیته و مقوله فرهنگ ملی، موضوع بحث در این فصل است. برخلاف روش‌های برخی شاخه‌های مارکسیسم که به مسائل فرهنگی کوچکترین توجهی نمی‌کنند و با انگ روبنا آنها را در هم فرو می‌کوبند، نویسندگان این فصل با استفاده از روشی تفسیری بر خودمختاری نسبی فرهنگ، تأکید بسیار می‌کنند و نحوه عملکرد این شاخص را از راه ملت بررسی می‌نمایند. در این جستار مشخص می‌شود که ملت یکی از مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته در کنار اجزای دیگری همچون ابزارسازی، خویشتن خودمختار و... به حساب می‌آید. هدف عمده این بخش از کتاب ارائه قرائتی از ملت است که سازگار با مدرنیته باشد؛ یعنی تفسیر آن به‌عنوان صورتی گفتمانی یا به مثابه جماعتی که در ذهن انسان مدرن به تصویر کشیده شده است. نتیجه نهائی این مبحث به این صورت خاتمه می‌یابد که مفهوم ملت، به خودی خود، محتوای هنجاری مدرنیته نیست و همواره باید آن را مرتبط با دیگر فرایندهای آموزنده و نتایج آسیب‌شناختی آن در حوزه‌ها و موارد مشخص به دقت واری نمود.

در فصل پنجم در باب چگونگی بر ساخته شدن ساختارهای اجتماعی توسط عوامل و به‌ویژه عوامل ملیتی بررسی فراوانی صورت گرفته است. فرضیه این قسمت از کتاب در مبحث قرار دادن جریان روایتی ناسیونالیسم در بافت ادغام اجتماعی و تغییرات مربوط به جامعه به روشن‌ترین صورت، نمایان است. رویکرد امیدوار کننده به این موضوع مستلزم قرار دادن مظاهر ناسیونالیسم در درون روایت‌هایی از بالندگی متقابل بازیگران جمعی و نظم نهادی در مدرنیته است و شرح می‌دهد که چگونه الگوهای مختلف ملت در وضعیت‌های مشخص مجادله بین گروه‌های اجتماعی در درون

امکاناتی در چهارچوب‌های نهادی وسیع‌تر به‌عنوان راه‌حل‌هایی سودمند عرضه می‌شوند. جامعه‌شناسی تاریخی پیشرفته‌تری برای ناسیونالیسم مورد نیاز است تا دیگر بنیان‌های تجربی - نظریه‌ای بهتری برای تعیین ویژگی‌های ناسیونالیسم فراهم آید. در چهارچوب همین جامعه‌شناسی تاریخی است که این فصل به تفصیل، چگونگی تشریح مساعی ناسیونالیسم با مدرنیته را در دوره‌های مختلف واکاوی می‌نماید.

در فصل ششم انواع ناسیونالیسم دسته‌بندی شده است. به نظر مؤلفان کتاب، اگر با تسامح بخواهیم ناسیونالیسم‌های مدرن را احصاء و دسته‌بندی کنیم، ده نوع ناسیونالیسم خواهیم داشت: میهن‌پرستی دولتی، ناسیونالیسم لیبرال، ناسیونالیسم بازسازنده، ناسیونالیسم تمام‌عیار، ناسیونالیسم انضمام‌طلب، ناسیونالیسم جدائی‌طلب، ناسیونالیسم فرهنگی، ناسیونالیسم مذهبی، فرانسونالیسم و ناسیونالیسم‌های رادیکال نوظهور. در اینجا طبیعتاً مجال آن نیست که ویژگی‌های هر یک از این انواع را یک به یک توضیح دهیم؛ بنابراین تنها به ذکر معیارهایی بسنده می‌کنیم که این نوع شناسی بر مبنای آن استوار شده است. این معیارها عبارتند از ارتباط طبقات، نقش دولت، نظام‌های تفسیر فرهنگی. هر یک از این گونه‌ها در دوران‌های تاریخی خاص از جهت این معیارها با یکدیگر تفاوت دارند. از نگاه نویسندگان، همه این انواع، کارکرد ادغامی^۱ دارند و برای آنکه بتوانند این نقش ویژه را ایفا کنند، به ناگزیر شروع به بیگانه‌سازی دیگران می‌کنند. به این ترتیب، ناسیونالیسم، آمال جماعت‌خواهانه برای رسیدن به بنیان‌های مشترک فرهنگی است. از این مرحله به بعد اگر بحث را به نحو فلسفی پیش ببریم، سؤال بسیار مهمی پیش می‌آید: چگونه می‌توان میان انواع متعدد ناسیونالیسم داوری نمود و ارزش هر یک را تعیین کرد؟ کدام یک خوب و کدام بد است؟ نویسندگان این کتاب طرح این سؤال و برخورد هنجارین با ایدئولوژی ناسیونالیسم را کار عبثی تلقی می‌کنند. از نظر ایشان، توجه اساسی باید به سمت شرایط کلی‌ای هدایت شود که در دوره‌های مختلف بر صورت‌های مختلف ناسیونالیسم اثر می‌گذارند. محتوای هنجارین ایدئولوژی‌ها و برنامه‌های ناسیونالیستی به‌ویژه باید در ارتباط با مجموعه‌ای کلی از آن شرایط همچون نظم بین‌المللی، ترکیب‌بندی‌های قومی، شمول و محرومیت اجتماعی، دوران پسااستعماری و... داوری گردد، به دیگر سخن اگر قرار است درباره چیزی داوری شود، همین اوضاع اجتماعی - سیاسی و الگوهای تفسیر فرهنگی خواهد بود که در دوره‌های معینی ممکن است ناسیونالیسم را به ورطه‌های خطرناکی بکشاند.

1. Integration

بنابراین موضع مؤلفان کتاب در پاسخ به این سؤال که «کدام یک از این انواع ناسیونالیسم خوب است؟» لافقتضاء است و آنان این پرسش را بدین صورت تغییر می‌دهند: «چگونه می‌توان نحوه شکل‌گیری هر نوع ناسیونالیسم را در زمینه‌ای خاص تشریح کرد؟». فصل آخر کتاب، نتیجه‌گیری از مباحث مطرح شده است. در این بخش، مظاهر کلی ناسیونالیسم بازنگری قرار می‌گیرد و درباره دورنمای آتی آن تأمل می‌شود. عنوان این فصل، «ناسیونالیسم‌های رادیکال جدید: جهانی‌شدن، بیگانه‌هراسی و خشونت فرهنگی» است.

آنچه تاکنون بر آن تأکید بسیار شد این بود که ناسیونالیسم و توجه به هویت‌های ملی، بخشی از نظام جهانی هستند و هرگز همراه با دولت، پا پس نخواهند کشید. تصور عقب‌نشینی، خیال خام برخی از نظریه‌پردازان قدیمی نظریه اجتماعی است. به این مسأله نیز توجه کنید که مؤلفان کتاب تاکنون زیرکانه از دادن پاسخی هنجارین به مسأله ناسیونالیسم طفره رفته‌اند؛ اما این فصل تمهید مقدمه‌ای است برای ورود به مقام ارزش داوری و پاسخ به کاستی‌های برخی مکاتب ناسیونالیسم، وظیفه‌ای که فصل پایانی کتاب بر دوش دارد. معضل بسیار مهم مطرح شده در فصل هفتم به این قرار است: خشونت نمادین پنهانی، در ذات پویایی گروه‌ها نهفته است. به فرض قبول این حکم، بسیاری از اشکال ناسیونالیسم بالقوه بیگانه‌هراس هستند و اگر مقدمات اصول این ناسیونالیسم را تا به آخر پیگیری کنیم، بجز تصفیه‌های خونین قومی و نسل‌کشی به نتیجه دیگر نمی‌رسیم. همه تلاش این فصل فراخواندن انسان‌ها برای ارج نهادن به منطقی فرهنگی است که با استفاده از آن بتوان خشونت نمادین در زندگی روزمره و عادت‌واره گروه‌ها را طوری تنظیم کرد که در تقابل با چهارچوب‌ها و شرایط بیگانه‌هراسی و دیگرسازی ابلهانه خشونت نمادین برخی گروه‌ها باشد.

نظر نویسندگان در این فصل این است که صورت‌های افراطی ناسیونالیسم، بیگانه‌هراسی‌ای را تغذیه می‌کنند که در همین زندگی روزمره و مجموعه قوانین فرهنگی همه گروه‌ها نهفته است؛ به عبارت دیگر بافت خشونت نمادین گروه‌ها زمینه را برای صورت‌های افراطی ناسیونالیسم فراهم می‌سازد. این فصل، آسیب‌شناسی سراسری مباحث کتاب به‌شمار می‌رود و در آن برخی از انواع ناسیونالیسم خشونت‌بار مانند ناسیونالیسم راست افراطی جدید، ناسیونالیسم افراطی قومی و ناسیونالیسم افراطی مذهبی هم‌چون القاعده و جنبش انجیلی‌ها واکاویده می‌شود و دلایل اجتماعی و شرایط تاریخی شکل‌گیری آنها تدبر می‌گردد.

مؤلفان کتاب در فصل هشتم تکلیف مهمی را بر دوش دارند. آنها چشم‌اندازهای همسازی و انطباق ناسیونالیسم، و تمایز آن از برخی ابعاد خشونت‌آمیز ناسیونالیسم افراطی را به بحث می‌گذارند. این بخش از کتاب متوجه چالش‌های جهان وطنی‌گرایی^۱ دربارهٔ مقولات ملت و ناسیونالیسم است؛ اما برخلاف عقیدهٔ نویسندگان، جهان وطنی‌گرایی ناگزیر است خود را با درکی از جماعت سیاسی سازگار سازد که بر مبنای احساس تعلق، همبستگی و البته تکثر بنیاد گرفته است. البته درک ناسیونالیسم از خود نیز باید خود را محدود سازد. در جهان معاصر نیز در بسیاری از کشورها چنین تعدیل و اصلاحاتی صورت گرفته و سعی شده با روندی که این کتاب از ابتدا در تعریف ناسیونالیسم آغاز کرده، ناسیونالیسم از مفاک شوونیسم و تأکید بر نژاد و قومیت و خاک و خون و حتی زبان بیرون کشیده شود.

خواننده به خوبی درک می‌کند ناسیونالیسمی که نویسندگان کتاب از آن دفاع می‌کنند، هیچ پیوندی با مباحث شوونیستی ندارد. طبق همین درک جدید، این فرضیه که یک جامعه تنها می‌تواند یک هویت بنیادین منفرد داشته باشد نیز بی‌اعتبار می‌گردد. ناسیونالیسم، هویتی جمعی و برساخته است که باید آن را در ارتباط با دیگر جنبه‌های کلیدی مدرنیته و صورت‌های دیگر مدرن هویت جمعی ملاحظه نمود. در دوران جهان‌گرایی وطنی صورت‌های دیگر هویت جمعی توانائی و تأثیر بیشتری پیدا کرده‌اند؛ اما بالندگی هر یک از این صورت‌ها و شاخصه‌های جنبش‌های هویت جمعی دنیای مدرن، سرانجام تنها منجر به اصلاح و تعدیل ملت - دولت‌ها شده است و ذات آنها را زیر سؤال نمی‌برد. بسیاری از کوشش‌های جهان وطن خواهانهٔ اروپای چند دههٔ اخیر و نیز جنبه‌های زیادی از فرایندهای جهانی‌شدن، دستاوردهای ملی و مدنی جوامع مانند دولت رفاه اجتماعی را به خطر افکنده است. این مسأله هم از نقاط منفی ارتباط فرایندهای ناسیونالیسم با پساملی‌گرایی به شمار می‌آید. پس چشم‌انداز بین‌المللی‌گرایی سنتی و نه جهان وطن‌گرایی ناب، هیچ یک قادر نیستند ناسیونالیسم را به طور کلی کنار بگذارند. مواضع فراملی‌گرایانه پست‌مدرنیسم هم بیش از حد بر حاشیه‌ها، تحرک فراملی، و هویت به‌عنوان امری انعطاف‌پذیر و آمیخته تمرکز می‌کند. هر چند تا حدی می‌توان استدلال‌های این گروه را پذیرفت، عجب ندارید که همین هویت‌ها که در برهه‌ای خاص به نحوی اجتناب‌ناپذیر مغایر و متباین با یکدیگر هستند، در درون خود توانائی

زیادی دارند که به نفع نظم نهادی شکل‌پذیری، اختلاف‌های خود را کنار بگذارند و تمایزها را از میان بردارند.

اکنون می‌توان آشکارا به نتیجه‌گیری واپسین این کتاب پی برد. جهان وطن‌گرایی و فراملی‌گرایی هیچ یک راهگشای مسائل و معضلات انسان امروز نیستند. راه‌حل، بازگشت به ناسیونالیسم است؛ اما این بازگشت هرگز به معنای سازماندهی هویتی و ساختن مرزهای جدید نیست؛ بلکه ساختن ملت بر پایه مفاهیم اخلاقی است که سویه‌ای در هویت‌های متغیر و متکثر جامعه دارد. به بیان روشن‌تر، ناسیونالیسم جای خالی تصوراتی را پر می‌کند که مربوط به خلأهای فرایندهای مدرنیته درباره مسائل ذاتی انسانی هستند و ملت‌ها براساس درکی که از خیر عمومی دارند، در کنار همدیگر با هر هویتی که دارند، زندگی می‌کنند.

از این قسمت به بعد وارد حوزه نقد این کتاب خواهم شد. در بررسی هر شکلی از جماعت‌گرایی یا ناسیونالیسم، مقوله‌ای که بیش از هر چیز دیگری در وهله اول خود را نشان می‌دهد، تقلیدگرایی^۱ و نوعی سازمان‌یافتگی سیاسی است. فرایند اینهمانی^۲، سازوکار تقلیدگرایی را برای ما تشریح می‌کند طی این فرایند، خویشتن انسان به خود خویش‌اش تبدیل می‌شود؛ یعنی ما همان چیزی می‌شویم که بایسته و شایسته آن هستیم؛ ولی در تقلیدگرایی این روند از طریق تخصیص دادن یک الگو به سرانجام می‌رسد. حرکت از آنچه هستیم به سمت این الگو یا همان تخصیص تقلیدی، مقدر است که از راه فرجام‌شناسی امر مشابه^۳ صورت پذیرد. به تعبیری دیگر، ملتی که وارد این فرایند تخصیصی می‌شود فرجام خود را در تشابه و تقرب جوئی به آن الگوی از پیش مقدر شده می‌یابد. این مسأله دچار ایرادهای فلسفی مبنایانه^۴ می‌شود. از همین رو ناسیونالیسم‌هایی که از این منطق پیروی می‌کنند همواره به ورطه اسطوره‌های نژادی، خونی یا خاکی فرو افتاده‌اند. دوران ما از زمان شکل‌گیری نازیسم تا ناسیونالیسم‌های قومیتی شبه جزیره بالکان، رواندا یا... دوران این گونه تقلیدگرایی است که هیچ بنیادی در پروژه‌های رهایی‌بخش مدرنیته و ادیان توحیدی ندارد.

این شکل از اسطوره و پندار و توهم‌های تخصیصی، عاقبت منجر به نوعی سازمان‌یافتگی سیاسی و حذف اضافه‌های الگوهای می‌شود که ملت خود را بر مبنای آنها تعریف می‌کند. این اضافه‌ها گاهی اقوام و گاهی افراد ناتوان و بی‌اصل و نسب

1. Mimetology
2. Identification

3. Identical
4. Foundationalistic

هستند. بنابراین این شکل از ناسیونالیسم و جماعت‌گرایی با تأکید بر عناصر تقلیدی عینی، ریشه در تعریف غلط خویشتن^۱ انسانی دارد و باید از آن پرهیز نمود. نویسندگان این کتاب به حق و براساس بطلان این‌گونه جماعت‌گرایی و ناسیونالیسم آلوده به تقلیدگرایی می‌کوبند، از طرف دیگر به خوبی می‌دانند که نادیده گرفتن عناصر هویتی انسان و چشم پوشیدن از برخی معایب فرایندهای فراملی‌گرایانه که در دهه‌های گذشته عواقب اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جبران‌ناپذیر برای ملت‌ها داشته، گره از کار فرو بسته آنها نمی‌گشاید؛ به همین سبب چاره را در تعریف هویت ملی به مثابه هویتی شناور و متغیر و در ارتباط با دیگر عناصر تشکیل دهنده سیاست در روزگار معاصر می‌بینند تا مگر خود را از معایب هر دو سوی مناقشه، یعنی جهانشمول‌گرایی افراطی مدرنیته، و تقلیدگرایی اسطوره‌ای ناسیونالیسم کلاسیک، رها سازند؛ اما به اعتقاد نگارنده این سطور، آنان در تعریف چند و چون این هویت‌ها موفقیت زیادی کسب نکرده‌اند و بیشتر مشغول پاسخگویی به پرسش‌های احتمالی از جانب مکتب‌های جامعه‌شناسی دیگر بوده‌اند؛ چنانچه فصول کتاب آکنده است از نقل قول‌های فراوان از فلاسفه و جامعه‌شناسان معروف و ارجاع به نظرات آنها. امید است که مؤلفان این اثر زنده، تحقیقات و مطالعات خود را در این حوزه ادامه دهند و به نتایج جدیدتری دست یابند.

مهدی نصر

دانشجوی دکتری علوم سیاسی

(اندیشه‌های سیاسی) دانشگاه تهران